

## سوزانیدن کتابخانه های ایران و اسکندریه

جرجی زیدان  
تاریخ تمدن اسلام  
برگ 436 ( ج 3 )

خاندان بطلمیوس در قرن سوم پیش از اسلام در اسکندریه کتابخانه ای تاسیس کردند و بسیاری از کتب علمی دنیا متعین آن روز را در آنجا جمع کردند. از زمان رومیان تا فتح اسلامی حوادث بسیاری برای این کتابخانه روی داد و در نتیجه آتش سوزی و غارت کتابهای آن از بین رفت. تاریخ نویسان عرب و غیر عرب در چگونگی نابودی این کتابخانه اختلاف دارند، بعضی میگویند که عمرو عاص بامر عمر آن را سوزانید و از اقوال و اسناد عرب باین گفته استدلال میکنند و مشهورترین مدرک آنان در این باره نوشته های ابوالفرج مالطی - عبداللطیف بغدادی - مقریزی و حاجی خلیفه است.

عده دیگر از تاریخ نویسان مقام عرب را بالاتر از آن میدانند که کتابخانه را بسوزانند و از آنرو گفته اشخاص مذکور را نادرست و ناروا می‌شمارند، ما نیز چندین سال پیش که کتاب تاریخ نوین مصر (تاریخ مصر الحدیث) را نوشتیم با مورخین اخیر هم عقیده بودیم ولی در نتیجه مطالعات بیشتر در تاریخ اسلام و تمدن اسلام نظر دسته اول را مرجع دانستیم و دلایل ما برای عقیده اخیر بقراری است که ذیلا برای کشف حقیقت مینگاریم:

**1-** چنانکه ملاحظه شد مسلمانان صدر اسلام باستناد احادیث نبوی و تصریح صحابه اشتیاق وافر داشتند که غیر از آن سایر کتابها را محو کنند.

**2-** ابوالفرج مالطی در کتاب مختصر تاریخ الدول راجع به فتح مصر بدست عمرو عاص چنین می نویسد:  
"یحیی گراماتیکی تا زمان فتح اسکندریه بدست عمرو عاص زنده بود. در آن هنگام یحیی نزد عمرو عاص آمد، عمر و مقام علمی یحیی را میدانست و از آنرو ویرا گرامی می داشت. عمرو مطالب فلسفی شیرینی که تا آن روز بگوش عرب نخورده بود از یحیی شنید و چون مرد خردمند خوش فکری بود و برای آن قسم مطالب گوش شنوا داشت دست از یحیی نکشید و او را نزد خود نگاه داشت تا آنکه روزی یحیی به عمرو گفت تمام گوشه و کنار اسکندریه در دست شماست و همه جا را مهر و موم کرده ای، البته آنچه برای شما سودمند است باید در دست شما باشد ولی چیزی که بدرد شما نمیخورد بما واگذار کنید، عمرو پرسید به چه احتیاج دارید؟ یحیی گفت: گنجینه های حکمت که در خزانه شاهانه است. عمرو گفت: در این مورد بی اجازه خلیفه (عمر) کاری نمیتوانم، سپس نامه ای به عمر نوشته گفته یحیی را باو مرقوم داشت، عمر در پاسخ این نامه را به عمرو نوشت:

« راجع به کتابها اگر مندرجات آن با کتاب خدا موافق است که به آن احتیاج نداریم و اگر مخالف کتاب خداست باز هم بودنش سودی ندارد و در هر دو صورت به نابود کردن آن اقدام کن. »

پس از رسیدن این نامه عمرو عاص کتابها را میان حمایمی های اسکندریه پخش کرد تا بجای سوخت در تون بسوزانند و در نتیجه ششماه تمام حمامهای اسکندریه با آن کتابها گرم شد. این داستان را بشنو و تعجب کن. (1)

پس در متن عبارت هیچگونه اشتباه و پیچیدگی یافت نمیشود ولی آنان که مقام عرب را بالاتر از این میدانند این روایت را ناشی از تعصب دینی دانسته و نادرست می‌شمارند و عده ای از تاریخ نویسان فرنگ هم با آنان موافق هستند و رساله ها و کتابهایی بر رد آن روایت نوشته اند که خلاصه گفتار آنان چنین است:

« ابوالفرج نخستین کسی است که از روی تعصب مسیحیت و بنظر حقیر شمردن اسلام نسبت کتاب سوزاندن را به عمرو عاص داده است.

ابوالفرج در قرن هفتم هجری میزیسته، پدرش یهودی بوده و خودش مسیحی شده و در میان مسیحیان پیشرفت کرده، از مقام شاگرد کشیشی به مقام کشیشی رسیده و تاریخی به سربانی نوشته که اقتباس از کتابهای یونانی، فارسی، عربی و سریانی است و از آن کتاب سربانی خلاصه ای به عربی تألیف کرده که همان مختصر الدول باشد، کتاب مختصر الدول نخستین کتابی است که آن داستان را نوشته و فرنگیان برای همان منظور از آن کتاب نقل کرده اند و اما آنچه که عبداللطیف بغدادی و مقریزی و حاجی خلیفه ( از تاریخ نویسان مسلمان) در آن خصوص نوشته اند مدرک مستقلی محسوب نمیشود.

زیرا مقریزی عیناً حرفهای عبداللطیف را نقل کرده است و حاجی خلیفه از شهر اسکندریه اسم نبرده فقط گفته است که عربها در صدر اسلام جز بلغت و شریعت خود بچیز دیگری اهمیت نمیدادند تا آنجا که میگویند عربها هر جا را که می گشوند کتابهای آنها را میسوزانند.

و عبداللطیف بغدادی هم بدون تحقیق در ضمن گفتگو از عمود سواریه حریق کتابخانه اسکندریه را ذکر کرده است، بنظر اهل تحقیق کتابخانه اسکندریه پیش از اسلام در زمان رومیان سوزانده شده و اگر عرب آنرا سوزانده بود تاریخ نویسان اسلام در کتابهای مربوط به فتوحات و جنگها آنرا می نوشتند. « این بود خلاصه گفتار مخالفین.

اینک ما میگوئیم که پاره ای از این کتابها البته پیش از اسلام سوزاند شد ولی مانعی هم نداشته که بقیه آن در زمان مسلمانان سوخته شده باشد و بر خلاف آنچه که پاره ای توهم کرده اند تنها ابوالفرج این داستان را نیاورده بلکه سایرین هم نوشته اند.

مثلاً عبداللطیف بغدادی تمام مصر را گردش کرده و آنچه در مصر دیده نوشته و موضوع سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را بیست و چند سال پیش از ولادت ابوالفرج نوشته است، چه ابوالفرج در سال 1226 میلادی (622 هجری) متولد شده و عبداللطیف در اواخر قرن ششم هجری به مصر آمده و اینک متن عبارت عبداللطیف در آن خصوص:

« ستونهای در اطراف عمود سواریه دیدم که بعضی درست و بعضی شکسته بوده و ظاهراً روی این ستونها سقف بوده و ستونها سقف را نگاه میداشتند چنانکه روی عمود سواریه هنوز گنبدی دیده میشود و تصور میکنم این همان رواقی است که ارسطاطالیس و پیروان او پس از مرگ وی در آنجا درس میگفتند و این همان دارالعلمی بوده که اسکندر موقع بنای اسکندریه ساخته است و کتابخانه ای که عمروعاص بفرمان عمر رضی الله عنه آنرا سوزانیده در همین محل بوده است. »

آری گفته بغدادی کوتاه است و در ضمن صحبت از عمود سواریه گفته شده، اما چنان محکم گفته شده که از اطمینان گوینده بدرستی گفتار او گواه میباشد و مثل آن است که از یک منبع قابل اطمینان و موثقی این خبر را نقل کرده و شاید منبع او و ابوالفرج یکی بوده است.

اما ابوالفرج کتاب مختصر الدول (عربی) را در روزگارهای آخر زندگانی خود نوشته است، چه که وی در سال 684 هجری مرده است و کتاب مختصر الدول خلاصه کتاب سریانی او نیست زیرا باسننهای مطالب مربوط به فتوحات، مطالب بسیاری از اسلام و مغول و تاریخ علوم و روم و عرب و آداب و رسوم آنان در این نسخه عربی هست که در نسخه سریانی دیده نمیشود و از آنرو نسخه عربی خیلی زیادتر از نسخه سریانی مطلب دارد. در قسمت سریانی فقط فتوحات را نوشته است و شاید موضوع سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را از آنرو در قسمت عربی آورده که مربوط به علوم و آداب و رسوم عرب است و با سایر مطالب ارتباط دارد و در هر حال نباید مانند بعضی هم توهم کرد که موضوع سوزانیدن کتابخانه را بعد از ابوالفرج در آن وارد کرده اند یا اینکه خود بی مدرک آنرا ذکر نموده است.

گذشته از آن در نتیجه بررسی های عمیقی که ما خود انجام داده ایم معلوم شد که ابوالفرج موضوع سوزاندن کتابخانه اسکندریه را از یک تاریخ نویس مسلمان یعنی جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم قفطی وزیر حلب معروف به قاضی اکرم نقل کرده است. مورخ مزبور تقریباً چهل سال پیش از ابوالفرج مرده است زیرا جمال الدین به تاریخ 565 در قفط از نواحی صعیید مصر بدنیا آمده و در سال 646 هجری در حلب مرده است. همین جمال الدین کتابی دارد که بنام تراجم الحکماء موسوم است و ما یک نسخه خطی آنرا که در سال 1197 هجری نوشته شده در کتابخانه سلطانی دیدیم.

جمال الدین ضمن شرح حال یحیی نحوی مطالبی نوشته که مانند نوشته های ابوالفرج است و قدری هم از آن مفصل تر است، چون شرح مبسوطی از تاریخ کتابخانه اسکندریه از آغاز تأسیس آن در کتاب مزبور دیده میشود و اینک عین (ترجمه) گفته جمال الدین:

« یحیی نحوی تا موقع فتح مصر و اسکندریه بدست عمروعاص زنده بود و روزی نزد عمرو آمد و چون عمرو مقام علمی یحیی را میدانست و از ماجرای او با نصاری و اعتقادات وی آگاهی داشت او را به احترام گذارد و منزلتی برای وی تعیین کرد و سخنان او را در باطل بودن تثلیث (اعتقاد به اینکه خدا و مسیح و روح القدس یکی است) شنید، همین قسم عقیده او را درباره دهر دانست. از گفته های یحیی تعجب کرده مجذوب او گشت و مطالبی از فلسفه و دلایل و برهان عقلی از یحیی استماع کرد که تا آن موقع به گوش عرب نخورده بود و چون مرد خوش عقیده، روشن فکر و خردمندی بود ملازم یحیی شد و او را نزد خود نگاه داشت تا آنکه روزی یحیی به عمرو گفت: تو بر همه چیز اسکندریه دست یافتی و تمام موجودی آنرا از هر نوع مهر و موم کردی، البته آنچه که بدردت میخورد از آن تو باشد ولی چیزی که برای شما سود ندارد بما واگذار کنید که ما مستحق تریم.

عمر و گفت: چه چیز لازم داری؟ یحیی پاسخ داد کتابهای حکمت در گنجینه های شاهانه که آنرا حبس کرده اید و ما به آن نیازمندیم و سودی از آن برای شما نیست. عمرو پرسید که قصه آن کتابها چی است؟ یحیی گفت:

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه به سلطنت رسید دانشمندان را بخود نزدیک ساخت و آنرا به جمع آوری کتابهای علمی فرمان داد و گنجینه هائی برای کتابها مرتب ساخته شخصی را بنام *ابن مره* (زمیره) متصدی کتابخانه کرد و او را دستور داد که در جمع آوری کتاب و بدست آوردن آن بهر قیمتی که باشد کوشش کند و بازرگانان را به خرید کتاب وادارد. زمیره آن خدمت را انجام داد و در نتیجه اقدامات وی پنجاه و چهار هزار و صد و بیست کتاب جمع شد و همینکه شماره آنرا به پادشاه خبر دادند از زمیره پرسید آیا باز هم در دنیا کتابی هست که ما بدست نیاورده ایم؟ زمیره پاسخ داد که البته در سند و هند و فارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل و روم کتاب فراوان است، شاه از این مطلب تعجب کرده گفت باز هم کوشش کن تا کتابهای بیشتری بدست آوریم، زمیره به کوشش خود ادامه داد و تا آن پادشاه زنده بود کتاب میخرد. پس از مرگ آن پادشاه جانشین های او از آن کتابها نگاهداری میکردند و تا این موقع در جمع آوری و حفظ آن کوشش دارند.

عمر و از گفته های یحیی متعجب شده موضوع را مهم دانست و به یحیی گفت باید از خلیفه (عمر) اجازه بگیرم، سپس نامه به عمر نوشته و جریان را گزارش داد، عمر در پاسخ عمرو چنین نگاهت:

«راجع به کتابها نوشته بودی اگر مطلب آن کتابها موافق مطالب کتاب خداست که به آن محتاج نیستیم. « و اگر مخالف آن است که باز هم به آن محتاج نیستیم، پس در هر دو صورت کتابها را نابود کن. »

عمر و عاص پس از دریافت آن نامه دستور داد تمام کتابها را برای سوزانیدن در تون حمام میان حمامیان قسمت کنند و تناسب حمامهای آنروز و میزان سوخت چنان بود که ششماه حمامهای اسکندریه با آن کتابها گرم شدند. پس این داستان را گوش بدار و تعجب کن. پایان کلام *ابن قفطی*.

پس اگر نوشته ابوالفرج را با نوشته ابن قفطی تطبیق کنیم معلوم میشود که ابوالفرج گفته ابن قفطی را بطور اختصار نقل کرده است و هر گاه کتاب ابن قفطی و کتاب ابوالفرج هر دو خوانده شود معلوم خواهد شد که ابوالفرج بسیاری از مطالب کتاب عربی خود را از کتاب ابن قفطی گرفته، از آن جمله داستان *ثیادوک* پزشکی حجاج که عیناً از کتاب ابن قفطی نقل شده است.

حال باید بدانیم که ابن قفطی از کجا آن مطالب را نقل کرده است، ظن غالب بر آن است که منبع ابن قفطی با منبع عبداللطیف بغدادی یکی بوده است. چه که هر دو هم عصر بودند و عبداللطیف کمی پیش از ابن قفطی میزیسته چون وی در 557 بدینا آمده و در 629 درگذشته است. بدبختانه منبع هر دو تألیف مانند بسیاری از تألیفات عرب از دست رفته است ولی اگر در *مندرجات فهرست ابن ندیم* راجع به اخبار فلاسفه طبیعی و تأسیس کتابخانه اسکندریه دقت شود معلوم میگردد یکی از منابعی که این روایت از آنجا نقل شده کتاب تاریخی است که مردی بنام *اسحق راهب* درباره اخبار و عادات و رسوم یونان و روم تألیف نموده است و از جمله مطالبی که از اسحق راهب نقل شده یکی هم خبر تأسیس کتابخانه اسکندریه بدست زمیره است که چنین مینویسد:

«بطولوماوس فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه همینکه به سلطنت رسید در جستجوی کتابهای علمی بر آمد و این کار را به مردی موسوم به زمیره واگذارد و بطوریکه میگویند زمیره پنجاه و چهار هزار و صد و بیست کتاب جمع کرده و به پادشاه گفت که در سند و هند و فارس و گرگان و ارمنستان و بابل و موصل و روم کتابهای بسیاری است.»

بطوریکه ملاحظه میشود این مطلب عین همان مطلبی است که ابن قفطی ذکر نموده و معلوم میشود ابن قفطی خبر تأسیس کتابخانه را از اسحق راهب گرفته و موضوع آتش زدن کتابها را از جای دیگر نقل کرده است. پس اگر ابن ندیم نام اسحق راهب و کتاب او را نمی برد اصلاً از وجود اسحق راهب بی خبر میماندیم و تصور نمیکردیم چیزی در این خصوص گفته باشد، همانطور که سابقاً تصور میکردیم مسلمانان راجع به سوزاندن کتابها چیزی نگفته اند، در صورتیکه گفته بودند.

نتیجه آنکه ابوالفرج از روی تعصب دینی داستان سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را نساخته است و کسی هم بعد از او این مطلب را جا نزده است بلکه ابوالفرج از ابن قفطی روایت کرده و چنانکه میدانیم وی از قضاة نامی اسلام بوده و بر علوم فقه و حدیث و قرآن و لغت و نحو و اصول و منطق و هیئت و هندسه و تاریخ احاطه داشته و بر جرح و تعدیل آن قادر بوده است، بعلاوه صدراعظم با عظمتی بوده و علاقه زیادی به کتاب داشته به قسمی که کتاب را از هر چیز بیشتر میخواست است و در آن زمان کتابخانه وی پنجاه هزار دینار می ارزیده است و چون فرزندی نداشته کتابخانه خود را به موجب وصیت به *ناصرالدوله* فرمانروای حلب بخشیده است. ابن قفطی در تاریخ و نحو و لغت تألیفاتی داشته است، از آن جمله کتاب *اخبار مصر از ابتداء تا زمان صلاح الدین* در شش مجلد و کتاب *تراجم الحکماء* که ما آنرا ذکر نمودیم و نکته مهم اینکه ابن قفطی و عبداللطیف خبر سوزانیدن کتابخانه اسکندریه را از منبعی نقل کرده اند که فعلاً در دسترس نیست و از میان رفته است.

و اما اینکه مؤلفین کتب مربوط به فتوحات اسلامی متعرض این موضوع نشده اند البته علتی داشته است ولی احتمال کلی می‌رود که در کتب مزبور این خبر بوده است و همینکه تمدن اسلام ترقی و پیشرفت کرد و مسلمانان ارزش علم و کتاب را دانستند وقوع این حادثه را در زمان خلفای راشدین بعید دانستند و از آنرو خبر مذکور را از کتاب فتوحات انداختند و شاید هم غیر از این علت دیگری داشته است و در هر صورت به نظر ما گفته ابوالفرج راست است.

**3-** در کتب تاریخی مسلمانان خبر سوزانیدن کتابخانه های ایران و غیره موارد بسیاری دارد و مؤلف کشف الظنون در ضمن صحبت از علوم پیشینیان آن اخبار را چنین تلخیص میکند:

« همینکه مسلمانان ممالک ایران را گشودند و بر کتب ایرانیان دست یافتند سعدوقاص نامه به عمر نگاشته اجازه خواست آن کتابها را به مسلمانان انتقال دهد»

عمررضی الله عنه در پاسخ سعد اینطور نوشت:

« همه آنها را در آب بریزید چه اگر در آن رستگاری هست خدا ما را به بهتر از آن راهنمایی فرموده و اگر در آن گمراهی بوده خدا ما را از آن گمراهی رهائی داده است. »  
سعد آن کتابها را در آب انداخت و یا سوزانید و باین طریق علوم ایرانیان از بین رفت.

جای دیگر در ضمن گفتگو از مسلمانان و علوم اسلامی چنین میگوید:  
« مسلمانان هر جایی را که گشودند کتابهای آنها را سوزاندند.»

این خلدون نیز به این موضوع اشاره کرده و میگوید:

« پس علوم ایرانیان که عمر در موقع فتح ایران به محو آن دستور داده بوده چه شد؟»

(1) کتاب مختصرالدول، صفحه 180، چاپ بوکوک (اوکسونی) 1663 میلادی. اما در نسخه چاپ آباء یسوعیان (بیروت) تمام این جمله بجهتی که بر ما معلوم نیست حذف شده است. مؤلف.

گردآورنده:  
شاهین کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/books>